



## والدین تا کی باید جور فرزندان خود را بکشند؟

بار این سیسمونی‌های سنگین را از دوش پدر بزرگ و مادر بزرگ برداریم

### ■ مرصیه بامیری

وقتی کودک به دنیا می‌آید، پدر تمام تلاشش را می‌کند تا بهترین سرنوشتر را برای کودکش رقم بزند. حتی اگر نخواهد نیز همه تلاشش را می‌کند. اصلاً پدر شدن اتفاق عجیبی است. مادر شدن هم که قصه‌اش معلوم است. یک حس خداگونه در بدن آدمی شکل می‌گیرد که تمام نشانه‌های خداوند را داراست. حسسی عجیب که حتی خودخواه‌ترین آدم‌ها را رام کرده و به سرنوشستی جز خودشان می‌اندیشند. وقتی جواب آزمایش بارداری مثبت می‌شود خانواده به تکاپو می‌افتد، پدر برای کسب در آمد تلاشی دو چندان می‌کند و از همان لحظه به فکر تأمین نیازهای فرزندش می‌افتد. هر دو آینده‌نگر می‌شوند و هنوز کودکان به دنیا نیامده برای ۲۰ سال بعد و هزنه‌های دانشگاه و ازدواجش نقشه می‌کشند.

### ■ پدر ایرانی در خانواده‌اش ذوب می‌شود

پدر و مادر از یک جایی به بعد خودشان را فراموش می‌کنند و خوشبختی‌شان در سعادت و خشنودی فرزندشان خلاصه می‌شود. انگار بچه‌ها می‌شوند آینه تمام قد جوانی والدین. هر چه تعداد موهای سپید محاسن پدر و چروک‌های پیشانی مادر بیشتر می‌شود بچه‌ها بیشتر قد می‌کشند و به آرزوهایشان نزدیک‌تر می‌شوند. پدرها از جوانی کردن و گوش دادن به حرف دلشان می‌گذرند. پدر ایرانی خیلی وقت‌ها در بازار یاد جوانی می‌افتد و دلش می‌خواهد مثل آن روزها خوش تیپ شود، اما زود یادش می‌آید پدر است. اولویت خرید برای زن و فرزند است و تا آنها را نواز نکرده و حداقل امکانات را برایشان فراهم نکرده حق خرید برای خودش ندارد. می‌تواند اما برای خودش حقی قائل نیست. همیشه آنهایی که دوستشان دارد در اولویت است. او کم‌کم یاد می‌گیرد و عادت می‌کند که خودش را فراموش کند و تمام سعی و تلاشش را برای خانواده به کار بگیرد و او حتی وقتی می‌خواهد از فرزند یا همسر هدیه روز مرد بگیرد سفارش می‌کند خودشان را به خرج نیندازد. پدرها همیشه مظلومانند و متواضع. دستشان پینه می‌بندد اما قلب‌شان نه. آنها جانشان به جان اهالی خانه بند است و اگر یکی تب بکند او می‌میرد. او از زن فرزند است. چرا که مرد است و باز هم باید در شرایط سخت حامی روح و روان بقیه باشد. شاید برای همین است که وقتی خبر بد می‌شوند آهسته از درون می‌شکند. اما در ظاهر قوی و قهرمانانه به دیگران امید می‌دهد.

### ■ والدین با په پای بچه‌ها می‌روند

کم‌کم بچه‌ها بزرگ می‌شوند و باید دانشگاه بروند. در انتخاب مسیر مهم هستند. یا دانشگاه یا سربازی یا بازار کار. هر کدام باشد حساسیت‌های خودش را دارد. سربازی دلپره دارد. خانواده‌ها می‌ترسند جوان‌شان از تب درس خواندن بیفتد و پشتش سرد شود. بازار کار تب اشمش کار کردن است. تمام زحمتش گردن والدین است. باید مقدمات اولیه کار را برایش مهیا کنند. باید سرمایه در اختیارش بگذارند. مالی و معنوی او را حمایت کنند تا بتواند روی پای خودش بایستد. مادرهای زیادی تمام پس‌اندازشان را به پای فرزندشان می‌گذارند تا به یک آینده روشن دست یابد. آنها آرزو دارند محقق شدن خواسته‌های پاره تن‌شان را ببینند. خیلی از والدین آرزو دارند پسر یا دخترشان را در لباس عروسی ببینند. برای دیگران این یک آرزوی شفاهی است ولی برای والدین یک

عمر تلاش و خون دل خوردن است. برای پوشیدن رخت عروسی و دامادی آنها از همان سال‌های کودکی دست به کار می‌شوند. پسرشان بزرگ می‌شود، درس می‌خواند و حالا می‌گوید قصد ازدواج دارد. او فقط به بلوغ رسیده و به سطحی از درک و شعور که بتواند یک زندگی دو نفره را اداره کند. اما هنوز هم مثل یک گنجشک ضعیف است و برای پریدن یک جفت بال قوی می‌خواهد. باز هم پدر و مادر یا علی می‌گویند و اراده می‌کنند تا بهترین مراسم عروسی را برای فرزندشان بگیرند. آنها تمام توان‌شان را به کار می‌گیرند تا همه چیز به بهترین نحو اداره شود و حتی فکر غرور جوان‌ترها هستند. همه سعی‌شان را می‌کنند تا آب در دل‌شان نکان نخورد، هر چند قلب خودشان تکان بزرگی می‌خورد و هر چه قیمت دلار بالاتر می‌رود نبض پدرها تندتر می‌زند.

### ■ مناصب دختر به خانه بخت فرستادن

آنهایی که دختر بد بخت دارند خوب می‌دانند. اینکه دختری به سن ازدواج رسیده باشد و خواستگار هر آن از راه برسد چه وحشتی دارد! اینکه هر آن دختری را دست یک غریبه بسیاری و بگویند فلان روز و فلان ماه چیزی به عروس آماده باشد یعنی چه! می‌دانند اینکه عروسی را به خاطر کامل نبودن چیزیه عقب بیندازی و هر شب اشک دختری را ببینی یعنی چه! اینکه نتوانی بهترین‌ها را برایش مهیا کنی و نگران زخم زبان اقوام اماماد هم باشی یعنی چه!

آنهایی که دغدغه مالی ندارند. دختر به خانه بخت فرستادن برایشان سخت است پس وای بر پدرانی که دست‌شان خالی است. خدای می‌دانند این خوشبختی چقدر برای پدر و مادر رنج به همراه دارد. رنجی شیرین که با اضطراب و دلپره همراه است. پدر و مادر همه تلاش‌شان را می‌کنند تا آب در دل بچه‌ها نکانی نخورد و راحت به خوشی‌های دوران نامزدی بپردازند. آنها بچه‌ها را با دلوپسی‌های خود درگیر نمی‌کنند، اما خیلی وقت‌ها کمرشان خم می‌شود زیرا این مسئولیت سخت و دشوار. خدای می‌داند هر بار قدم زدن در بازار چقدر پیرشان



### ■ ماه کمی پدر و مادر باشیم

پس آنچه برای خود می‌پسندیم برای والدین‌مان هم بیسنندیم. آنها یک بار ما را سرزندگی حاضر و آماده با تمام امکانات نشاندند. دیگر لازم نیست جور پدر و مادری بودن را بکشند. وقتش رسیده کمی بزرگ شویم و باری از دوش والدین‌مان برداریم. وقتش رسیده ما هم اروپایی‌ها رسم خداحافظ شد. مادر خداحافظ مای بی‌بی و اولین بی‌بی مستقل کودک‌مان را جشن بگیریم. گناه والدین‌مان چیست؟ ما حتی مادر بودن‌مان را در این دوره جدی نمی‌گیریم. نسل مادرهای آماده‌هم که فقط کودک را به دنیا می‌آوریم اما در واقع این والدین‌مان هستند که جور تربیت و رشدش را می‌کشند.

### ■ ایوب خرمی

اگر روزی خانواده دختر برای فرزند اول دخترشان تدارک سیسمونی می‌دیدند به این دلیل بود که اغلب در سن کم از دواج می‌کردند و اغلب در سنننن پایین مادری را تجربه می‌کردند. بخشی از وسایل اولیه کودک را برایش مهیا می‌کردند تا آسوده خاطر به کودکش برسند. در حد چند تکه لباس و یک ننو و شیشه قنداق و... وقتی این رسم پدید می‌آمد کسی خبر از لیست‌های عجیب و غریب نداشت. لیستی که همین الان از مادرها پیرسید اشمش را نمی‌دانند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند.

### ■ بساط این سیسمونی پدر در سر را بر چینییم

اگر روزی خانواده دختر برای فرزند اول دخترشان تدارک سیسمونی می‌دیدند به این دلیل بود که اغلب در سن کم ازدواج می‌کردند و اغلب در سنننن پایین مادری را تجربه می‌کردند. بخشی از وسایل اولیه کودک را برایش مهیا می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند.

اگر روزی خانواده دختر برای فرزند اول دخترشان تدارک سیسمونی می‌دیدند به این دلیل بود که اغلب در سن کم ازدواج می‌کردند و اغلب در سنننن پایین مادری را تجربه می‌کردند. بخشی از وسایل اولیه کودک را برایش مهیا می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند.

اگر روزی خانواده دختر برای فرزند اول دخترشان تدارک سیسمونی می‌دیدند به این دلیل بود که اغلب در سن کم ازدواج می‌کردند و اغلب در سنننن پایین مادری را تجربه می‌کردند. بخشی از وسایل اولیه کودک را برایش مهیا می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند.

اگر روزی خانواده دختر برای فرزند اول دخترشان تدارک سیسمونی می‌دیدند به این دلیل بود که اغلب در سن کم ازدواج می‌کردند و اغلب در سنننن پایین مادری را تجربه می‌کردند. بخشی از وسایل اولیه کودک را برایش مهیا می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند. اما در فروشگاه سیسمونی آقای فروشنده یک لیست کامل و بلند بالا تقدیم می‌کردند.

### ■ نادیا اسماعیلی

عطر شادی و داشتن حس خوب و شیرین خوشبختی این روزها کم‌رنگ‌تر از پیش شده است. اگر بخوایم این مسئله را ریشه‌یابی کنیم به عوامل کاهش شادی و در حقیقت کاهش میل شادی در ذات انسان‌ها می‌رسیم. به عبارتی دیگر مفهوم شادی امروز با دیروز بسیار متفاوت شده است و نسل امروز برای ارضای کردن این حس گویا نیاز به مالکیت کم زمین دارند!

چندی است باورها در حال تغییرند و توقع‌ها سیری صعودی پیدا کرده‌اند. اکثر جوانان نسل امروز برای شاد بودن و کمی لبخند زدن نیاز به لیستی بلند بالا و حساب بانکی میلیاردی دارند. زمانی هم که پیر و سالخورده‌ای به آنها از وجود نعمت‌هایی مانند پدر و مادر، احساس آرامش و سلامت جسم سخن می‌گویند و یادآور می‌شوند که برای داشتن حس خوشبختی همین‌ها کافی است، جوان با پوزخندی پیر را مستخره کرده و می‌گوید: «چه دل خوشی دارا در این گرانی و بی‌پولی چه کسی احساس خوشبختی می‌کند؟ پدر و مادر که همیشه هستند و اینکه دیگر شادی ندارند».

در حالی که نمی‌دانند زمانی فراخواهد رسید که حسرت یک لحظه با پدر و مادر خوش نشستن را می‌خورند و به این باور ایمان پیدا می‌کنند که حس آرامش و شادی همان بودن در کنار آنهاست. برای حس آرامش و خوشبختی می‌توان کمی ساده‌نگر بود و با کوچک‌ترین مسائلی شاد بود. مانند حسی که زمان کاشت گلی داریم، حسی تربیت و رشدش را می‌کشند.

### سبک مراقبت



## کرونا و ضرورت‌های قانون‌گذاری و فرهنگ‌سازی لطفاً فاصله‌ات را با من حفظ کن!

در خود نهادینه کنند. به طبق گزارش‌های میدانی، تا این‌جای کار از طرح فاصله‌گذاری اجتماعی قریب به اتفاق افسرد جامعه آن را رعایت می‌کنند و خود را مقید به آن هشدار و قانون می‌دانند و البته ناگفته نماند که آن طرف قضیه باید زیر ساخت‌ها و امکانات به تناسب نیازهای این طرح فراهم شود. پس شروع از یک هشدار و پیام و سپس اجرا در عملیاتی کردن آن و نقش بستن در افکار عمومی جامعه می‌تواند منتج به یک قانون شود. نوشتن قانون فرهنگ‌سازی برای طیف وسیعی از عموم جامعه آن هم یک بیماری با ابعاد آسیب‌گذاری چندگانه کاری بسیار دشوار و مدت زمان زیادی را می‌طلبد. پس با نگر بستن به ژرفای این بیماری مهلک می‌توانیم به این درک برسیم که این بلا در مدت زمان کوتاه نوعی قانون و فرهنگ‌سازی است. قانون و فرهنگ‌سازی این بیماری گشته متخصصان پزشکی سوسوگاتی پایدار و هممان دائمی و خانه زاد به مثل بقیه بیماری‌هاست و آمده که زندگی را با بشریت آغاز کند پس قانون الزام‌آور و فرهنگی هر چند نونوار و طفلی کوچک در که هزینه برطرف کردن آسیب از لحاظ جانی و مالی حالت مضاعف به خود بگیرد و برای رفع یک آسیب یک آسیب دیگری از خود بر جای بگذارد.

در تناسب به فراگیر شدن ویروس کرونا موضوع فاصله‌گذاری اجتماعی توسط مسئولان مربوطه به وجود آمد. طرحی که جنجاندن و دست‌ورالعمل‌های پر فشار و کم فشاری را تجربه کردند، ولی در هر صورت باید سلامت روحی و روانی افراد جامعه مضاف به اینکه تمام رده سنی درگیر آن هستند مورد لحاظ و توجه قرار بگیرد. قبول‌اندن پیام‌هایی به همراه ترس سنین کودکی و سالمندی استرس و افسردگی را به همراه آورد و در اینجا طراح‌های ضربتی باید محافظه کارانه و احتیاط‌گرا باشند. عملیاتی شود تا برای برطرف کردن آسیب‌های جسمی افراد، آسیب جسمی، روحی و روانی دیگری به افراد جامعه و به سلامتی و به قیمت جان یک فرد در ارتباط است و قطعاً خود افراد برای سلامتی شخصی خود و خانواده این طرح را می‌توانند سریع‌تر هضم و آن را قبول نیندازیم.

### سبک نگرش

### خودمان مسئول اخم‌مان هستیم

## شادی، ساختنی است

کمی می‌توانیم در آغوش مادر خوش داشته باشیم، نگاه کردن به فرزندانش خود و... تمام این موارد ساده برای داشتن حس رضایت و احساس شادی کافی است. هیچ کس بهتر از خودمان از حالات روحی که داریم، باخبر نیست. پس هر شخصی خودش بهتر از هر کسی می‌داند که چگونه شاد و غمگین می‌شود و چه مواردی بسر این امر تأثیر گذار هستند. بنابراین اگر در شرایطی قرار گرفتید که اطمینان داشتید قرار است آندوهگین شوید، آن محیط را ترک کرده و از برخورد با امواع منفی این سونامی جلوگیری کنید. لحظات شیرین را بیابید و تکرارشان کنید. از خود بپرسید چه چیزی من را خوشحال می‌کند؟ بودن در کنار چه کسانی به من آرامش می‌دهد و همان‌ها را انجام دهید. با تفرکات بی‌جهت و توقعات بی‌جا بر پیشانی خود خط‌اخم بر جانگذاریم.

انسان کارخانه تولید شادی است. او می‌تواند شب و روز این حس را خلق کند و از آن لذت ببرد. اگر حس بی‌پولی چه کسی احساس خوشبختی می‌کند؟ پدر و مادر که همیشه هستند و اینکه دیگر شادی ندارند».

در حالی که نمی‌دانند زمانی فراخواهد رسید که حسرت یک لحظه با پدر و مادر خوش نشستن را می‌خورند و به این باور ایمان پیدا می‌کنند که حس آرامش و شادی همان بودن در کنار آنهاست. برای حس آرامش و خوشبختی می‌توان کمی ساده‌نگر بود و با کوچک‌ترین مسائلی شاد بود. مانند حسی که زمان کاشت گلی داریم، حسی تربیت و رشدش را می‌کشند.